

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در مورد دوم از صغریات مبحث مربوط به اضطرار به سوء الاختیار بود. در این مورد دوم، حکم صلاة حين الخروج را بحث می‌کردیم. کسی که فرضاً وارد ارض مغصوبه شده است یا - حالاً نه ارض مغصوبه، - لباس غصبی را پوشیده یا مال مغصوبی را غصب کرده است؛ الآن برای تخلص از این غصب، هم ناچار است این ارتکاب حرام را تخلصاً ادامه دهد. حالا اگر در این اثنی بخواهد نماز هم بخواند، آیا این نماز صحیح است یا صحیح نیست؟ با توجه به اینکه اصل تخلص واجب است، حالا می‌خواهد نماز بخواند اما آیا می‌شود نماز بخواند یا نه؟

گفتیم در اینجا چند فرض وجود دارد؛ فرض اول و دوم و سوم را بحث کردیم. گفتیم فرض اول این است که سعه وقت و امکان صلاة بعد الخروج باشد. در این هنگام اگر قول به امتناع را اختیار کردیم گفتیم در این فرض چون صلاتی که حين الخروج باید انجام دهد اصلاً مأمور بها نیست. زیرا فرض بر قول به امتناع بود، وقتی قائل به امتناع شدیم، با توجه به اینکه نهی متقدم شده است - چون فرض بر این است که در اینجا نهی بالفعل است - پس امر منتفی می‌شود و این فعل مبغوض است. وقتی فعل مبغوض است و امر ندارد لذا لا یصح منه الصلاة يجب علیه و باید بعد از اینکه خارج شد نماز بخواند، اگر هم در حال خروج نماز خواند نمازش باطل است و يجب علیه قضا بالاعاده؛ این بنا بر قول به امتناع اجتماع امر و نهی بود.

فرض دوم: اینکه همان فرض اول است اما بنا بر قول به اجتماع. گفتیم بنا بر قول به اجتماع دیگر نمی‌توان گفت که امر نیست؛ بلکه هم امر است و هم نهی. از ناحیه عدم الامر مشکلی وجود ندارد، اما مشکلی که ما در اصل مبحث اجتماع گفتیم این است که اجتماع مصحح عبادیت نیست، چرا؟ چون قبح فاعلی دارد و گفتیم جواز اجتماع فقط قبح فعلی را منتفی می‌کند؛ یعنی حسن فعلی را قابل جمع با قبح فعلی می‌داند؛ لذا این فعل از آن نظر که غصب است قبیح و مبغوض بوده و از آن نظر که صلاة است مثلاً محبوب است و مأمور بها، منتها گفتیم این فقط حسن فعلی، می‌تواند عمل را درست کند، اما قبح فاعلی را از بین نمی‌برد و ما در قصد قربت علاوه بر حسن فعلی احتیاج به حسن فاعلی هم داریم، لذا علی القول بالاجتماع هم عمل صحیح نمی‌شود، لا تصح منه الصلاة ولو عند الخروج.

فرض سومی که بحث کردیم فرض عدم امکان صلاة بعد الخروج است؛ این دو فرض در جایی بود که می توانست بعد الخروج نمازش را بخواند اما فرض سوم این است که بعد از خروج نمی تواند و به اصطلاح وقت ضیق است. اگر می خواهد به وقت برسد باید نمازش را حین الخروج بخواند.

بیان شد که در این فرض اگر قائل به امتناع بودیم و عدم امکان ترتب، (یعنی اگر قائل به ترتب نبودیم و قائل به امتناع هم بودیم) قائل به اقتضای بطلان صلاة بودیم به دلیل اینکه قائل به امتناع که بوده و قائل به ترتب هم نیستیم پس الآن امری به این فعل تعلق نگرفته است؛ یعنی در حقیقت به سبب عصیان امر به صلاة ساقط شده است. اما اگر دلیل خارجی داشته باشیم که با آن دلیل خارجی بتوانیم اثبات کنیم که امر در اینجا موجود است و گفتیم که چنین دلیلی داریم مثل لا تسقط الصلاة بحال؛ این لا تسقط الصلاة بحال امری را که طبق قاعده از بین رفته است احیاء می کند. اما این لا تسقط الصلاة بحال اثبات می کند که امر وجود دارد، لذا به استناد لا تسقط الصلاة بحال می تواند حین الخروج نمازش را بخواند.

ما می خواهیم بحث کنیم که از اول که می خواهد امر ونهی به او تعلق بگیرد، چگونه تعلق می گیرد؟ از آن ابتدا آن امر ونهی که به او تعلق می گیرد - اما اینجا چون ما قائل به امتناع هستیم یعنی قائل به عدم جواز اجتماع امر ونهی با هم هستیم اما اگر دلیل آمد که در این مورد امر باقی است، حتی برای ما که قائل به امتناع هستیم هم امر باقی است. یعنی نهی نیست و امر هست و امر غالب بر آن نهی است. قائل به امتناع شدیم معنی قائل به امتناع این است که دیگر نهی ساقط شده پس آنچه هست امر است.

البته طبق این نظر اگر نماز نخوانده است هم معصیت کرده است، نه از نظر اینکه خروج از نکرده است. آنجا دو تا تکلیف است؛ یک تکلیف لا تغصب دارد و یک تکلیف صلّ و اگر آن دلیل خارجی را حساب نکنیم، این شخص دو تکلیف را معصیت کرده است هم تکلیف لا تغصب و هم تکلیف صلّ را معصیت کرده است.

فرض چهارم باز هم مانند فرض سوم است؛ یعنی فرض عدم امکان صلاة بعد الخروج است و قول به امتناع ولی با اضافه قول به امکان ترتب. اگر قائل به امکان ترتب در اینجا شدیم معنی این است که علی رغم قول به امتناع امر موجود است. چون وقتی می گوئیم ترتب؛ یعنی ترتب می گوید که حالا که نهی را معصیت کردی امر داری پس به امر عمل کن. اگر ما قائل به امکان ترتب شدیم، با توجه به اینکه به هر حال نهی معصیت شده است علی ای حال، الآن در وسط زمین غصبی قرار گرفته و به هر حال بخواد هم که خارج شود نهی معصیت شده است و قول به ترتب هم داریم یعنی قائل به ترتب هم هستیم یعنی امر ترتبی الآن زنده شده و موجود است. خوب اینجا یجوز لهان یصلی در حال خروج به قصد امتثال این امر ترتبی. این فرض چهارم که از یک جهت فرض

عدم امکان صلاة بعد الوقت است و از جهت دوم قول به امتناع است و جهت سوم این است که قائل به ترتب هستیم.

فرض پنجم: بازهم همان فرض است یعنی فرض عدم امکان صلاة بعد الخروج است اما بنا بر قول به جواز اجتماع امر و نهی؛ در اینجا هم از ناحیه امکان قصد الامر مشکلی نیست، منتها مشکلی که هست از ناحیه قبح فاعلی فعل است. اما چون در این فرض (فرض ما این است که عدم امکان صلاة بعد الخروج است یعنی مندوحه وجود ندارد) چون مندوحه هم نیست قبح فاعلی نداریم؛ قبح فاعلی که ندارد امر هم که هست فتصح منه الصلاة عند الخروج.

مورد سوم از موارد صغروی بحث اضطرار به سوء الاختیار: بحث درباره کیفیت صلاة عند الخروج است. حالا فرض را بر این گذاشتیم که صلاة عند الخروج در بعضی از صور جایز است، فتصح منه الصلاة عند الخروج. لا اقل در آن فرضی که امکان صلاة بعد الخروج نیست و ما قائل به جواز اجتماع شدیم، پس تجوز الصلاة عند الخروج؛ اما حالا این صلاة عند الخروج را چگونه باید انجام داد؟ عمده‌ترین بحث دو مطلب است:

مطلب اول: اینکه آیا صلاتی که عند الخروج جایز شد، می‌توان صلاة تامه و با همه مستحباتش باشد؟ یا باید بر واجبات باید اختصار کند؟

مطلب دوم: بحث دیگر این است که شاید اختصار بر واجبات هم لازم نباشد؛ چون این شخص مضطر است و باید مثل مضطر نماز بخواند؛ یعنی سجده و رکوعش به ایما باشد، نباید سجده و رکوع کند (نباید برای رکوع کردن صبر کند) باید صلاة مضطر را بخواند. این بحث دوم است که آیا صلاة مضطر بر او واجب است؟ یعنی همین که در حال خروج می‌رود و دوان دوان است نمازش را بخواند؛ شروع کند به نماز خواندن و وقتی به رکوع که رسید به ایما رکوع کند و وقتی به سجده رسید به ایما سجده کند و همین‌گونه جلو برود تا از زمین غصبی خارج شود. این دو مسئله است.

درباره مبحث اول؛ به نظر می‌رسد که برای او جواز نیست که با افعال مستحبیه نماز را انجام دهد، چون به افعال مستحبیه نماز امر الزامی تعلق نگرفته است، آن‌ها لا یجب هستند، در حال خروج می‌خواهد نماز بخواند بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، الله اکبر اذان و اقامه و... اگر این اذان و اقامه و این‌ها منجر به تصرف زائدی شود، منجر به توقف یک لحظه‌ای شود [آیا این کار جایز است]؟ البته اذان و اقامه منجر به توقف

لحظه‌ای نمی‌شود، امثال اذان و اقامه مضر نیست. بحث ما در آنجا که تصرف زائد پیش می‌آید مثل سجده که اقتضای توقف دارد و لو لحظه. حالا ممکن است کسی بگوید که رکوع هم اقتضا نمی‌کند چون رکوع هم که می‌کند در حال راه رفتن رکوع است. منتها در سجده توقف به صورت «لحظة ما» است؛ باید اصابت جبین به ارض حاصل شود تا سجده صدق کند. خلاصه در آنجایی که فعلی مستلزم تصرف زائد نیست باز هم جای بحث نیست و می‌تواند آن فعل را چه آن فعل واجب باشد چه مستحب باشد در حال خروج انجام دهد. بحث ما در جایی است که فعل، فعلی باشد که مستلزم تصرف زائد می‌شود؛ حال آیا در اینجا می‌تواند فعل واجب را انجام دهد؟ یعنی در حال خروج است و بیرون می‌رود، اما سجده را و لو لحظه ما انجام دهد و لو این سجده اقتضای یک لحظه تصرف کند.

به نظر ما بعد از اینکه قائل به صحت صلاة عند الخروج شدیم و معنی صحت صلاة عند الخروج این است که امر دارد، اینجا امر موجود است و مشکلی هم از ناحیه قبح فاعلی وجود ندارد؛ چون فرض این است که مثلاً امکان صلاة بعد الخروج برای او حاصل نیست. اینجا ظاهراً دلیلی نداریم که بگوییم باید صلاة مضطر به آن معنا را بخواند، صلاة مضطری که حتی سجده‌اش را به ایما انجام دهد. البته بله افعال زائده‌ای که موجب تصرف زائد می‌شود، اگر این فعل، فعل واجبی نباشد چون امر به آن تعلق نگرفته است؛ یعنی امری که به آن تعلق گرفته امر الزامی نیست، پس امر غیر الزامی در اینجا نباید رعایت شود. اما اگر امر الزامی تعلق گرفته است، معنی تعلق امر الزامی یا اینکه امر دارد این است که می‌تواند به قصد امتثال امر نماز واجبش را انجام دهد. اینجا اگر یک فعل واجبی دارد که باید این فعل واجب را انجام دهد و این فعل واجب متوقف بر تصرفی است؛ معنی جواز صلاة در چنین حالی این است که آن تصرف را می‌تواند انجام دهد و این مانع از قصد امر نیست و صلاتش درست است. البته معصیت غضب را مرتکب می‌شود و لو به همان اندازه توقف ما، اما از نظر صحت صلاة مشکلی نیست. البته اگر می‌خواهد این معصیت را هم مرتکب نشود باید صلاة مضطر بخواند و بیرون آید.

این دو مطلب است؛ یک بحث حکم تکلیفی داریم و یک بحث حکم وضعی. از لحاظ حکم تکلیفی باید بیرون آید، باید معصیت را مرتکب نشود باید به صلاة مضطر اختصار کند. اما اگر اختصار به صلاة مضطر نکرد و فعل واجب را انجام داد و این فعل واجب متوقف بر تصرف ما در ارض مغصوبه بود ایرادی ندارد. بحث ما این است که وقتی قائل به جواز صلاة عند الخروج شدیم، معنی جواز صلاة عند الخروج همین است؛ یعنی جواز صلاة در حین تصرف در ارض غضبی، یعنی امر در اینجا مقدم بر آن نهی از این ناحیه است. از ناحیه اینکه امر دارد و آن نهی مانع از این امر نیست. امر دارد پس نماز او صحیح است در عین حال مرتکب معصیت

هم می‌شود. مرتکب معصیت می‌شود و درعین حال ممتثل به امر هم هست چون بنا بر فرض قائل به اجتماع هستیم. اگر قائل به اجتماع هستیم پس باید قائل شویم که تصح منه الصلاة و ان توقف علی تصرف ما، یک لحظه توقف کند رکوع کند، سجده کند ایرادی ندارد.

صاحب جواهر در اینجا اشکالی را مطرح فرمودند و بعد دفع کردند. حرف ایشان را قبلاً خواندیم و گفتیم کسی که داخل در ارض مغصوبه است با حرکاتش یا بگوید با اختلاف وضعش هیچ تصرف جدیدی در ارض مغصوب مرتکب نمی‌شود، مثلاً نشسته و بلند می‌شود، بلند شده و رکوع یا سجده کند، این طرف و آن طرف برود. این تصرف جدیدی حساب نمی‌شود؛ چون به هر حال این مقدار از فضا را همیشه باید اشغال کند چه بایستد و چه حرکت کند چه راست و چه کج بایستد، با کج ایستادن آن تصرف کمتر نمی‌شود، بیشتر هم نمی‌شود. فلذا چون چنین است دیگر تصرف زائدی نیست. تصرف زائد آنجایی است که بخواهد متوقف شود و مثلاً در سجده (در سجده هم جای بحث است) بخواهد پیشانی‌اش را بر زمین بگذارد. در سجده تصرف زائدی است؛ یک وقتی دو پا می‌ایستد، یک وقتی می‌نشیند، یک وقتی هم سجده می‌کند و گفتیم که این سجده دیگر تصرف زائد است.

عرض ما این است معنی صحت صلاة حین الخروج یعنی علی‌رغم اینکه تصرف غاصبانه دارد، تصح منه الصلاة بناء علی القول بالاجتماع. یعنی اینجا هم نهی و هم امر دارد، چون اینجا امر باقی است تصح منه الصلاة بقصد الامر و چون نهی دارد قد عسی. اگر بخواهد کمتر معصیت کند، حالا فرض کنید که این گونه گفته می‌شود که نباید تصرف زائد کند چون این تصرف زائد معصیت بیشتری می‌شود. [این احتیاط است].

البته ما گفتیم تصرف زائد اگر فعل جدیدی حساب شود آن وقت غصب جدید حساب می‌شود والا اگر فعل جدید محسوب نشود تصرف زائد به شمار نمی‌آید. اگر کسی بگوید این سجده فعل و کار جدیدی است و مانند کسی که در زمین غصبی قرار گرفته با کلنگ شروع به کندن زمین کند این هم تصرف جدید است، این همان صرف غصب نیست؛ درست است که غصب یک فعل است اما وقتی غاصبی کلنگ می‌زند و زمین را می‌کند، این یک غصب دیگر و فعل جدیدی است و حرمت جدیدی دارد. اگر گفته شود سجده روی ارض مثل کلنگ زدن روی زمین است و فعل جدیدی است، اینجا چنین فعلی لا يجوز. اما فرض کنید که فعل جدید نیست و همان غصب اول است، اگر همان فعل و غصب اول است و لا یلزم منه غصب جدید. فرض بر این است که امر به صلاة هم دارد، پس معصیت جدیدی مرتکب نمی‌شود؛ امر به صلاة دارد و امثال امر می‌کند و نمازش صحیح است و سجده هم می‌تواند بکند - اگر گفتیم که این سجده تصرف جدید نیست و همان تصرف اول

است. - البته اینجا جای این اشکال است که ممکن است قائل به این شویم که این سجده تصرف جدید است لذا لا اقل من باب الاحتیاط نباید این کار را انجام دهیم، یعنی احتیاط اقتضا می‌کند که شخص در سجده هم ایما کند و یخرج، یخرج ایما؛ اگر بخوایم احتیاط کنیم باید چنین حرفی بزنیم ولی اگر بخوایم طبق قاعده عمل کنیم ظاهراً قاعده اقتضی جواز صلاة حتی مع السجدة می‌کند؛ چون عرفاً این سجده تصرف جدید غصبی محسوب نمی‌شود و همان ادامه تصرف سابقش است. به هر حال کسی که تصرف کرده یا نشسته است یا دراز کشیده است؛ اما اگر مثلاً این شخص ایستاده بود یا دراز کشید نمی‌گویند که این شخص تصرف جدیدی کرده است، حالا این سجده هم از دراز کشیدن که بیشتر نیست پس تصرف جدیدی به شمار نمی‌آید. لذا حق این است که اگر بخوایم طبق قاعده حرف بزنیم تجوز له الصلاة عند الخروج و لا تجب علیه صلاة المضطر.

یک نکته؛ وقتی می‌گوییم صلاة مضطر، صلاة مضطر یعنی من اضطر الی ترک بعض اجزاء الصلاة، یعنی بعض اجزاء صلاة برای او مقدور نیست. این شخص که بعض اجزاء صلاة برایش مقدور است یعنی نمی‌تواند همه اجزاء صلاة را انجام دهد، اما آن صلاة مضطری که می‌گوییم اینجا صدق نمی‌کند. مگر اینکه کسی بگوید ما اینجا نهی شرعی از آن افعال زائده داریم پس اضطرار شرعی داریم. این اضطرار شرعی متوقف بر این است که آن افعال را افعال زائده بر غصب یعنی غصب جدید بدانیم. اگر آن افعال زائده را غصب جدید دانستیم اینجا اضطرار شرعی حاصل می‌شود؛ یعنی شرع می‌گوید آن افعال را انجام نده؛ اما اگر گفتیم که غصب جدیدی نیست و همان غصب اول است [در اینجا ایرادی ندارد]. مثل این است، کسی که در ارض غصبی نشسته است دراز بکشد، دراز کشیدن مگر فعل زائد محسوب می‌شود؟ مگر دراز کشیدن نهی جدیدی غیر از نهی اول دارد؟ نه همان نهی اول است. حالا کسی که می‌خواهد سجده کند یا نماز اقامه می‌کند می‌خواهد حمد و سوره را بخواند به اصطلاح قرائت الفاظ قرآن می‌کند، اینکه تصرف جدیدی نیست.

بیان کردیم که غصب اضافی نیست؛ می‌گوییم اگر این را غصب اضافی محسوب کنیم این معنا را می‌دهد که مضطر به ترک آن اجزاء اضافی است، مضطر یعنی اضطرار شرعی دارد اما اضطرار تکوینی ندارد که به راحتی می‌تواند در زمین غصبی همه نماز را با همه مستحباتش بخواند، می‌خواهد نماز شبش را هم آنجا بخواند. اضطرار تکوینی که آنجا نیست، این اضطرار اگر باشد اضطرار شرعی است.

معنای اضطرار شرعی هم این است که ما یک نهی جدیدی داشته باشیم که به این افعال زائده تعلق بگیرد، این در زمانی است که فعل زائد فعل جدید محسوب شود؛ یعنی کسی که ایستاده در زمین، می‌خواهد رکوع کند بعد می‌خواهد سجود کند اگر این رکوع و سجود را غصب جدید بدانیم معنیش این است که نهی جدیدی به آن

تعلق گرفته است، در این هنگام می‌توان گفت که فعل مضطر است. اینکه بعضی از اعیان و بزرگان ما قائل شده‌اند که باید صلاة را به شکل مضطر بخواند، ما جهش را نمی‌فهمیم. چون وجه این مطلب زمانی درست است که این تصرفات را تصرفات جدید بدانیم، افعال و غصب جدید باشد تا نهی جدید به آن تعلق بگیرد و بگوییم فعل مضطر است. درحالی که نهی جدید تعلق نگرفته است. این شخص چه این کار را بکند چه نکند به هر حال غاصب است و این فعل جدیدی نیست، این شخصی که داخل زمین مغصوبه رفته است و ایستاده، حالا اگر نشست می‌گویند غصب جدیدی است؟ یا همان غصب قبلی است که ادامه دارد؟ (یا مثلاً نشسته بود، خوابید) غصب جدید محسوب نمی‌شود. بله اگر کلنگ دستش بگیرد و بخواهد در زمین تصرف کند و زمین را بکند، اینجا تصرف جدیدی است، یا خانه‌ای است که می‌خواهد روی دیوارش پیزی بنویسد که این هم تصرف جدیدی است.

همچنین بیان شد این تجزیه عقلی است که فعل را به حسب اجزاء زمان تفکیک می‌کند و می‌گوید فعل در زمان اول، فعل در زمان دوم ولی عرف می‌گوید فعل واحد است و هرچند که ادامه پیدا کند استمرار آن فعل واحد است و در نظر عرف افعال جدید محسوب نمی‌شود و نمی‌گویند چند بار این زمین را غصب کرده است. اگر زمین شخصی را غصب کردند و آن غاصب دو سه روز زمین را در اختیار گرفته بود، حالا که دادگاه می‌روند نمی‌گویند این شخص چند بار زمین من را غصب کرده است، یا حاکم نمی‌گوید چند بار یعنی چه زمان‌هایی غصب کرده بود بلکه می‌گوید از چند روز پیش که غصب کرده تا به امروز در دست او بوده است. می‌گویند یک بار غصب کرده است. اما اگر زمین را از او گرفتند و به مالک پس دادند؛ دوباره زمین را غصب کرد این دو غصب می‌شود.

حتی استاد شهید رضوان‌الله تعالی علیه همین را فرموده که اینجا باید صلاة مضطر را بخواند اما ما وجهی برای این حرف نمی‌بینیم؛ چرا صلاة مضطر بخواند؟ صلاة مضطر خواندن در وقتی است که ما قائل شویم صلاة او غصب جدیدی است والا اگر همان غصب قبلی است پس چرا صلاة مضطر بخواند؟

بیان کرده‌ایم که ملاک نظر و دید عرف است لذا از نظر عرف هرچقدر زمان ادامه پیدا کند، این زمان مُعَدَّد و مُکَثَّر فعل نیست. عرف می‌گوید این یک فعل است و لو اینکه زمانش بیشتر شده، مثلاً دو نفر غصب کرده‌اند یکی دو ساعت و دیگری ده ساعت، نمی‌گویند این شخصی که ده ساعت غصب کرد چندین بار غصب کرده و این شخصی که دو ساعت غصب کرد یک بار غصب کرده است. اگر این گونه باشد همان شخصی که دو ساعت

غصب کرده هزاران بار غصب کرده، بلکه یک میلیون بلکه چند میلیون غصب کرده است به دلیل اینکه اجزاء زمان قابل تجزیه هستند الی ماشاء الله.

البته در مسئله ضمان حرف دیگری است؛ زیرا وقتی می‌گوییم ضمان یا اتلاف است یا استحقاق اجرت‌المثل دارد یعنی یا اتلاف صورت می‌گیرد و جنسی را تلف می‌کند اینجا ضمان مترتب می‌شود، یا اجرت‌المثل باید بدهد. ممکن است اجرت‌المثل آن شخصی که یک روز تصرف کرده مثلاً هزار تومان و اگر ده روز می‌شود ده هزار تومان زیادتر می‌شود. خود یک فعل واحد گاهی شب یک قیمت و روز یک قیمت دیگر دارد. فعل واحد گاهی در این زمین یک قیمتی دارد و در زمینی دیگر قیمتی دیگر دارد؛ اما آن مسئله اجرت‌المثل است. لذا مسئله در ضمان فرق می‌کند؛ چون در ضمان بحث اجرت‌المثل است و باید اجرت‌المثل یا اجرت‌المسمی را - اگر اجرت‌المسمی در کار باشد - بدهد. حالا چون غصب است اجرت‌المسمی معنی ندارد.

لذا حرف سر همین است؛ ضمان فرق می‌کند، اینجا بحث حکم تکلیفی داریم نه حکم وضعی. حکم وضعی نتیجه‌ی دیگری می‌دهد چون حکم وضعی مبتنی بر این است که ببیند قیمت این فعل چقدر و قیمت یک ساعت ماندن در زمین غصبی چه مقدار است؟ یعنی همان اجرت‌المثلش. مثلاً کسی دو چرخه یا ماشینی را غصب کرده است. آن کسی که یک روز غصب کرده یک اجرت‌المثلی را ضامن می‌شود و آن کسی که دو روز غصب کرده اجرت‌المثل دیگری را ضامن می‌شود، بله این سخن درست است؛ اما از لحاظ حکم تکلیفی یکی است و دوتا نیست.

در مسئله فقط مشکل در قبح فاعلی وجود می‌آید و الا از لحاظ قبح فعلی مشکلی نیست؛ مثلاً اینکه ما گفتیم مستحبات را نباید انجام بدهد، چون این کسی که می‌خواهد مستحبات را انجام دهد دو قصد قربت برایش حاصل می‌شود، که هم می‌خواهد مستحبات را انجام دهد، از آن قصد قربت متمشی نمی‌شود. اگر متمشی نشود قبح فاعلی پیدا می‌کند و الا از لحاظ قبح فعلی، از لحاظ امر و نهی خب این امر دارد، نهی هم که نهی زائدی وجود ندارد، امر را هم که فرضاً می‌تواند امثال کند. دیگر چرا صلاة مضطر بخواند؟ اینجا جای صلاة مضطر نیست. صلاة مضطر در جایی است که ما بدانیم که یک نهی مستقلی به آن فعل زائد متعلق شده است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم